جلسه 381

چهارشنبه 29/07/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به صلاة در لباس مغصوب بود. عرض کردیم تارة صلاة در ساتر مغصوب است که با توجه به اینکه تستر به ساتر شرط است و نه جزء واجب، ما مشکلی نداریم، و ترکیب بین مصب امر و مصب نهی انضمامی خواهد بود. حتی اگر شک بکنیم که آیا تستر شرط است یا جزء است، باز چون علم نداریم به اینکه تستر جزء واجب هست و خودش متعلق امر است همین مقدار کافی است، اصل عدم تعلق امر است به تستر، طبعا با نهی از تستر به ساتر مغصوب ما مشکلی پیدا نمی کنیم. و اصل عدم امر به ذات تستر معارضه نمی کند با اصل عدم امر به تقید الصلاة بالتستر. چون امر به تقید معونه زائده و کلفت زائده ندارد. آن چیزی که کلفت زائده دارد تعلق امر است به ذات تستر، چون تعلق امر به ذات تستر است که با نهی از تستر به ستر مغصوب مشکل پیدا می کند. ولذا اصل عدم امر به ذات تستر مشکل را برطرف می کند و جاری می شود بلامعارض. پس اصل عدم تستر اثر عملی ندارد، در حالی که باید اثر عملی داشته باشد ونفی کلفت زائده بکند. کلفت زائده در تعلق امر است به ذات تستر که مشکل ساز است.

سؤال وجواب: ما اطلاق دلیل داریم که صل متسترا، نهی هم داریم از تستر به ساتر مغصوب، تا امر به خود تستر تعلق نگیرد مشکل اجتماع امر ونهی پیش نمی آید. ما شک می کنیم که آیا مر به تستر تعلق گرفته تا مشکل پیش بیاید یا امر به تقید بالتستر تعلق گرفته که مشکل پیش نیاید، خب اصل عدم تعلق امر به ذات تستر نفی کلفت زائده می کند و مشکلی ندارد.

فرض دیگر صلاة در لباس مغصوب بود. عرض کردیم اشکالهایی مطرح شده بود که مشهور بر اساس آن صلاة در لباس مغصوب را باطل می دانستند.

اشکال سومی که امروز مطرح می کنیم این است: گفته می شود هویّ الی الرکوع مع اللباس المغصوب این علت تامه حرکة اللباس المغصوب هست. علت تامه حرام، حرام غیری است و نمی تواند شارع ترخیص در آن بدهد. شارع با توجه به اینکه نهی غیری دارد از این هویّ الی الرکوع، چون علت تامه غصب است و هو حرکة اللباس المغصوب فی البدن، اگر بخواهد به طور مطلق امر کند به رکوع در این حال، می شود امر به معلول و نهی از علت تامه. و این محال است، که شارع بیاید از یک طرف نهی بکند از علت تامه رکوع که هویّ الی الرکوع است، واز طرف دیگر امر بکند به رکوع که معلول این علت تامه است. این محال است. شارع محال است بگوید مثلا شما القاء نکن زید را در آتش، وبگوید واجب است زید را بسوزانی بخاطر اجراء حد عمل منافی. با هم جمع نمی شوند. نهی از القاء زید فی النار وامر به احراق او که مسبب از القاء فی النار است. نهی از علت تامه با امر به معلول قابل جمع نیستند چون مستلزم تکلیف به غیر مقدور است. ترتب هم در اینجا فرض نمی شود، شارع نمی تواند به امر ترتبی بگوید إذا اوجدت العلة التامة فأوجد المعلول، این طلب الحاصل است. یا بگوید إذا القیت زیدا فی النار فاحرقه، این طلب الحاصل است. خب اگر القاء زید فی النار محقق شد یعنی علت تامه احراق محقق شده است، تحقق احراق قهری است نیاز به امر ندارد.

پس در مانحن فیه هم نهی از هویّ الی الرکوع ما داریم، چون هویّ الی الرکوع علت تامه حرکة اللباس المغصوب است. دیگر نمی توانیم امر به رکوع داشته باشیم حتی به نحو ترتب. إذا اوجدت الهویّ الی الرکوع فارکع طلب الحاصل است. چون اگر هویّ الی الرکوع محقق بشود به طور کامل، رکوع محقق می شود، احتیاج به امر ندارد. این اشکالی است که مطرح می شود.

اقول: جواب از این اشکال این است که تارة مندوحه داریم و تارة مندوحه نداریم.

اگر مندوحه داریم، یعنی مکلف می تواند بدون این لباس مغصوب نماز بخواند، یا لباس مباح بپوشد یا اصلا اکتفا بکند به همان ساتر مباح که دارد و لباس دیگر هم که نیازی نیست. اگر مندوحه داشته باشد، امر به رکوع ونهی از این هویّ الی الرکوع مشکلی ندارد. چون امر به رکوع که نمی گوید این رکوع که با این لباس مغصوب هست بر تو واجب است. طبیعی رکوع بر تو واجب است. بله این فرد از رکوع معلول هویّ الی الرکوعی است که نهی دارد، اما این فرد از رکوع که بر ما واجب نشده، طبیعی رکوع واجب شده است. طبیعی رکوع را مکلف به سوء اختیار منطبق کرد بر این رکوعی که معلول حرام است.

بله اگر مندوحه نباشد، راه دیگری نیست، یا باید رکوع بکند در این لباس مغصوب ویا راه دیگری برای رکوع کردن وجود ندارد. همچنین فرضی اگر واقع بشود بله ما آنجا مشکل پیدا می گنیم. چون رکوع دیگری که ممکن نیست، این رکوعی هم که ممکن است هم که معلول حرام است. بله اینجا شارع بگوید هویّ الی هذا الرکوع حرام لأنه علة تامة لحرکة اللباس المغصوب، در عین حال بفرماید هذا الرکوع واجب، مشکل پیدا می کنیم. اینجا تصویر ترتب مشکل خواهد بود.

البته ما وجوهی را ذکر کرده ایم در بحث صلاة فی المکان المغصوب، متعرض می شویم برای حل این مشکل که در موارد عدم مندوحه با وجود اینکه هویّ الی الرکوع حرام است چطور می تواند رکوع امر داشته باشد؟ چون این مسأله در صلاة در مکان مغصوب پیش می آید که مندوحه هم نیست جای دیگر نمی تواند نماز بخواند، فقط در این مکان می توتاند نماز بخواند. در اینجا بحث پیش می آید که هویّ الی الرکوع حرام است، آنوقت چطور می تواند این هویّ الی الرکوع امر داشته باشد با اینکه مندوحه ای هم در کار نیست؟ ما انشاءالله در بحث صلاة فی المکان المغصوب یک توجیه هایی را عرض می کنیم برای تصویر ترتب.

و مهم در مقام این است که معمولا فرض، فرض مندوحه است. اگر مندوحه نباشد معمولا یعنی لباس مباح ندارد و این لباس مغصوب را هم نمی تواند در بیاورد، اصلا می شود اضطرار، ودیگر حرام نخواهد بود عادتا لبس این لباس مغصوب بخاطر اضطرار. مشکل در موارد مندوحه است که می تواند لباس مباح بپوشد، آنجا هم که ما اصلا نیاز به ترتب نداریم. پس این هم مشکلی نیست.

علاوه بر اینکه ما از روایات استفاده کردیم علت تامه حرام، مشکل ایجاد نمی کند در عبادات، حتی اگر خود این علت تامه حرام را به عنوان عبادت انجام بدهد. در صحیحه عبدالصمد بن بشیر می گوید: رجل اعجمی نفقه حج را جمع کرد و لم یسأل احدا، از هیچ کس هم مسأله شرعی نپرسید، می شود جاهل مقصر. و جاهل مقصر هم مثل عالم عامد است در اینکه عملش مبغوض است. و احرم فی ثیابه، آمد و در همین لباس های معمولی محرم شد. عده ای به او گفتند حج تو باطل است باید کفاره بدهی. امام صادق علیه السلام آنجا تشریف داشت از امام صادق علیه السلام پرسیدند، حضرت فرمود: حج ایشان صحیح است وکفاره هم ندارد. کفاره ندارد چون جاهل بود، راجع به حج هم حضرت فرمود حج صحیح است. با اینکه این احرام علت تامه لبس المخیط است محرما، ویحرم لبس المخیط محرما. خب این آقا همینکه لبیک را گفت محرم شد مرتکب حرام می شود که لبس مخیط است. کسی که در لباس های معمولی محرم بشود تلبیه بگوید، خب این تلبیه اش علت تامه حرام است. چون تا تلبیه گفت لباس مخیط بر تنش هست و دارد مرتکب حرام می شود. ومقتضای اطلاقات این است که لبس المخیط حرام است بر محرم چه عالم باشد چه جاهل باشد، ولذا در همین صحیحه عبدالصمد فرمود حضرت فرمود أیما رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه، اگر کسی مرتکب بشود کاری را از روی جهالت، یعنی کار ناصحیحی را از روی جهالت مرتکب شد فلاشیء علیه یعنی لاکفارة علیه. خود این صحیحه ظاهرش این است که کار این آقا حرام بود، ومبغوض هم بود چون جاهل مقصر بود. ولی در عین حال حضرت فرمود احرام تو صحیح است حج تو صحیح است. این نشان می دهد که علت تامه حرام می شود خودش هم به عنون عبادت قبول بشود. آخرش این است که این هویّ الی الرکوع علت تامه حرام است. خود این هویّ را شارع به عنوان عبادت ممکن است قبول کند، تا چه رسد به رکوعی که معلول دیگر این علت تامه است، معلول دیگر این هویّ است.

هر چه شما در این مثال بفرمائید ما نحن فیه هم شبیه همین مثال احرام فی الثیاب است. شما در هویّ الی الرکوع می گفتید علت تامه است برای حرکت لباس مغصوب. ما هر چه می گفتیم حرکت لباس مغصوب در بدن غاصب غصب زائد نیست، قبول نمی کردند فرضا، آخرش می شود مثل این مثال صحیحه عبدالصمد. که دقیقا معلول که لبس مخیط است فی حال الاحرام از محرمات است، وآن تلبیه و احرام بستن شما می فرمائید علت تامه لبس المخیط فی حال الاحرام است کما اینکه اینجا می فرمودید هویّ الی الرکوع علت تامه غصب است. خب امام علیه السلام در مثال احرامی که علت تامه است برای لبس المخیط محرما حکم به صحت فرمود، نفرمود علت تامه حرام مبغوض است ولایصلح أن یتقرب به.

سؤال وجواب: جاهل مقصر بود، جاهل مقصر غافل هم باشد حین العمل عملش باطل است. ونمی شود که جاهل قاصر باشد، چون حج با این عظمت که در عمر یک بار انجام می دادند از هیچ کس سؤال نکند آنوقت بشود جاهل قاصر. همچنین چیزی نمی شود. این آدمی که لم یسأل احدا معلوم است جاهل مقصر بود.

مسألة ثالثة: صلاة در محمول مغصوب است. این مسأله صلاة در محمول مغصوب مثل صلاة مع اللباس المغصوب است. چون صلاة مع المحمول المغصوب هم مشکلش همان حرکت این محمول مغصوب است با حرکات مصلی. و هر چه در بحث صلاة فی اللباس المغصوب گفتیم در صلاة مع المحمول المغصوب هم می آید. فما علیه صاحب العروة والسید البروجردی من بطلان الصلاة فی المحمول المغصوب إذا تحرک بحرکات الصلاة این مما لا وجه له. والحق اختصاص الاشکال بالصلاة مع الساتر المغصوب إذا قلنا بأن الامر یتعلق بنفس الستر و النهی یتعلق بالستر بالساتر المغصوب، فیلزم اجتماع الامر والنهی فی شیء واحد. ولذا مرحوم آقای خوئی فقط در همانجا حکم به بطلان صلاة می کند. البته ما که سعی کردیم همانجا را هم، هم از راه ترکیب انضمامی جواب بدهیم، مرکز امر را ببریم روی تقید الصلاة بالستر، مرکز نهی را ببریم روی ذات ستر به ساتر مغصوب. علاوه بر اینکه ما اصلا قائل به جواز اجتماع امر ونهی هستیم، ولذا مشکل حل می شود.

مسأله رابعه: بنا بر اینکه صلاة فی الساتر المغصوب مثلا باطل باشد، آیا این بطلان اختصاص دارد به فرض علم و عمد یا در فرض جهل ونسیان هم این بطلان صلاة فی الساتر المغصوب هست؟

تارة جاهل، جاهل مقصر است. جاهل مقصر مشهور می گویند کالعامد است. و لذا مرحوم آقای بروجردی علی ما ببالی جاهل مقصر را در حکم عامد دانسته اند در این مورد که صلی فی الساتر المغصوب. ایشان که می فرمود حتی لو صلی فی اللباس المغصوب أو فی المحمول المغصوب إذا تحرک بحرکات الصلاة. اگر جاهل مقصر بود مثل عالم عامد نمازش باطل است.

اما اگر جاهل قاصر بود یا ناسی بود. در اینجا به حدیث لاتعاد تمسک شده است برای تصحیح نماز. مرحوم آقای خوئی صریحا فرموده است که اگر جاهل مقصر بود و صلی فی الساتر المغصوب نمازش را باطل می دانیم، اما اگر جاهل قاصر بود یا ناسی بود حدیث لاتعاد شاملش می شود. چون فوقش این آقا خلل رسانده است به شرطیت تستر. می شود مثل کسی که جاهلا قاصرا بدون ستر نماز بخواند. زنی فکر می کرد بیرون ماندن بخشی از مویش اشکال ندارد و جاهل قاصر بود، حدیث لاتعاد می گوید اخلال به شرطیت تستر اخلال به ارکان نیست ولذا لاتعاد الصلاة منه.

استاد ما مرحوم آقای تبریزی یک مطلبی داشتند، مرحوم آقای صدر هم در تعلیقه منهاج الصالحین این را دارند. می فرمایند: حدیث لاتعاد به نظر ما شامل جاهل مقصر هم می شود، اختصاص به جاهل قاصر ندارد. البته جاهل مقصری که حال العمل ملتفت و متردد نباشد. جاهل مقصری که حال العمل متردد است مثل جاهل قاصری است که حال العمل متردد است مشمول حدیث لاتعاد نیست حتی اگر جاهل قاصر متردد باشد. مثلا نماز می خواند در اثناء نماز شک می کند که آیا وظیفه اش این است که این جمله را تکرار بکند یا تکرار نکند. آیا تکرار این جمله واجب است یا مبطل است؟ فرموده اند یبنی علی احد الوجهین ولکن بعد از نماز می رود تحقیق می کند، اگر گفتند وظیفه ات جور دیگری بود نماز را باید اعاده کند. حدیث لاتعاد هم جاری نیست چون این آقا جاهل متردد بوده است حال العمل. ظاهر لاتعاد الصلاة این است که در حال عمل ملتفت نبود متردد نبود فکر می کرد وظیفه اش را انجام می دهد، بعد از عمل ملتفت شد به خلل، می خواهد نمازش را اعاده کند می گویند لاتعاد الصلاة. ولذا جاهل متردد حال العمل قاصر هم باشد مشمول حدیث لاتعاد نیست فکیف بما إذا کان مقصرا.

سؤال: آیا جاهل قاصر متردد هم فرض می شود؟ جواب: بله، اتفاقا در اثناء نماز یک مسأله ای پش می آید و این آقا هم هیچ تقصیری نکرده در تعلم احکام، منتهی چون طلبه است و ذهن دقیقی دارد یک لحظه شک کرد که من که شک کردم السلام علینا را صحیح گفتم وظیفه ام این است که تکرار بکنم یا اگر تکرار بکنم نمازم باطل است؟ تا حالا هم هیچ کوتاهی در تعلم احکام نکرده. می شود جاهل قاصر. ولی چون متردد حال العمل است حدیث لاتعاد در حقش جاری نیست.

جاهل مقصر هم اگر متردد بود هیچ، ولی اگر غافل بود یا معتقد بود به صحت نمازش، استاد ما و مرحوم آقای صدر فرموده اند حدیث لاتعاد شاملش می شود. و ما هم در بحث حدیث لاتعاد این را تقویت کردیم.

ولکن در این مسأله استاد ما مثل آقای خوئی فتوی داده اند که اگر جاهل مقصر بود وصلّی فی الساتر المغصوب این نمازش باطل است. با اینکه طبق مبنایشان جاهل مقصر غیر متردد مشمول حدیث لاتعاد است.

سؤال وجواب: در استحقاق عقاب جاهل مقصر مثل عامد هست، اما بخشی از احکام فقهی است که خود شما هم راجع به جاهل مقصر می گوئید یختلف حکمه عن العامد، مثل اتمام فی موضع القصر، صوم فی السفر، ازدواج با ذات بعل، ازدواج در حال احرام، این ولو جاهل مقصر باشد حکمش با عامد فرق می کند لاطلاق الادلة. اینجا هم گفته می شود که حدیث لاتعاد عامل عامد را شامل نمی شود للانصراف وللدلیل الخاص، اما چرا جاهل مقصر غیر متردد را شامل نشود.

پس حدیث لاتعاد بنا بر نظرمشهور جاهل قاصر را می گیرد، و بنا بر نظر مرحوم آقای تبریزی و مرحوم آقای صدر وهو الصحیح جاهل مقصر غیر متردد را هم می گیرد. و همینطور ناسی را هم می گیرد. ناسی قدر میتقن است از حدیث لاتعاد.

فرع دوم: فرع دوم صلاة فی المکان المغصوب هست. صلاة فی المکان المغصوب ببینیم ترکیبش با غصب ترکیب اتحادی است یا انضمامی.

باید حساب کنیم: چند فعل هست در نماز اینها را بررسی کنیم ببینیم آیا متحد هستند با غصب یا اینکه ترکیبشان با غصب ترکیب انضمامی است.

فعل اول: قرائت وذکر. بعضی ها فکر می کنند تکلم در مکان غصبی غصب است. چرا؟ برای اینکه ایجاد موج می کند در این مکان مغصوب.

اقول: این مطلب که معلوم است که نادرست است. ایجاد موج در مکان مغصوب مگر حرام است؟ آن چیزی که حرام است تصرف در فضای مغصوب است نه تصرف در هواء آن. اگر کسی کنار پشت بام همسایه برود فوت بکند، نادرست است که بگویند چرا هوای فضای همسایه را متحول کردی. اگر کسی در مکان مغصوب بیاید قرآن بخواند ولو قرآن استیجاری که می خواهد بریء الذمه بشود، قرآن خواندش اشکالی ندارد.

فعل دوم: قیام و رکوع وجلوس. گفته می شود که قیام متحد است با کون فی المکان المغصوب. رکوع متحد است با کون فی المکان المغصوب.

اقول: این مطلب هم درست نیست. چرا؟ برای اینکه قیام که در نماز واجب است قیام فی المکان واجب نیست، رکوع هم که واجب است رکوع فی المکان واجب نیست. آن رکوع و یا قیام واجب به عنوان حالتی در این مصلی لحاظ شده است، از مقوله وضع است. مقوله وضع یعنی نسبت اجزاء یک جسم به اجزاء دیگر آن جسم. قیام از مقوله وضع است. لو فرض که این آقا می توانست در لامکان قیام بکند قیام صدق می کرد. لو فرض که در لامکان رکوع کند رکوع صدق می کرد. یک حالتی است در این جسم. بله لاینفک القیام عادة وللاجسام عن القیام فی مکان مّا. چون جسم نیاز به مکان دارد. کما اینکه تکلم هم عادتا لایخلو عن التکلم فی مکان، با اینکه تکلم ربطی به کون فی المکان ندارد، قیام هم همینطور است. قیام یک حالتی است در این انسان، و رکوع هم همینطور.

ولذا آن چیزی که در نماز واجب است أن یقوم فی مکان نیست بلکه أن یقوم است. یا أن یرکع فی مکان نیست بلکه أن یرکع است.

اینجا یک اشکالی مطرح می شود وآن این است که واجب در نماز حالت قیام نیست حالت رکوع نیست، بلکه فعل قیام است فعل رکوع است. یجب أن یرکع، ارکعوا مع الراکعین. رکوع بکنید غیر از این است که در حال رکوع باشید. گفته می شود که رکوع بکنید یعنی خم بشوید، یعنی از قیام به رکوع بروید یا قیام کنید برخیزید.

ببیینم اگر قیام ورکوع از مقوله فعل باشد ترکیبش با غصب اتحادی می شود یا نه.